

اسلام و گونه همزیستی با ناهمکیشان

حسین سیاح *

چکیده

پرواضح است که در جهان، ادیان بسیاری با باورها و خاستگاه‌های گوناگون وجود دارد. برای پیروان هر دینی نسبت به ادیان دیگر پرسش‌هایی بنیادین مطرح است از قبیل: حقانیت آن ادیان، نجات اخروی و چگونگی تعامل با پیروان آن. در این باره چهار رویکرد مشهور وجود دارد: ابطال‌گرایی^۱، انحصارگرایی^۲، شمول‌گرایی^۳ و کثرت‌گرایی^۴. کثرت‌گرایی از موضوع‌های مهم فلسفی دوران معاصر است که به حوزه‌های متعددی همچون دین، سیاست، فرهنگ، جامعه‌شناسی، اخلاق و... تسری یافته است. در این میان کثرت‌گرایی دینی - که نخستین بار در آرای جان هیک، فیلسوف معاصر مطرح شد - اهمیتی ویژه دارد. کثرت‌گرایی دینی هنجاری، پاسخی به پرسش چگونگی همزیستی با پیروان ادیان دیگر است. بر پایه این نظریه باید با آنان رفتاری با احترام و مدارا داشت. اسلام کسی را به پذیرفتن دین مجبور نمی‌داند و نیک‌زیستی را با ناهمکیشان، چه دیندار باشند و چه بی‌دین، به گونه واقعی و گسترده آن پذیرفته و بر آن بسیار سفارش کرده است. اگر کافران و مشرکان با مؤمنان سر جنگ نداشته باشند و حقوق آنان را نادیده نگیرند، مؤمنان نیز حق

هیچ‌گونه برخورد ناخوشایند با آنان را ندارند. حتی اگر آنان با مؤمنان وارد جنگ شوند نیز، قرآن کریم مؤمنان را به، از اندازه نگذشتن، فرمان داده است. واژگان کلیدی: ادیان، اسلام، کثرت‌گرایی دینی، مدارا، ناهمکیشان، همزیستی.

طرح مسئله

هر آیینی که تاکنون در گیتی بالیده است پیروان و پشتیبانانی داشته یا دارد که به آموزه‌های آن پایبندند و برخی از آنان حاضرند تا پای جان در جانب‌داری از آن بایستند؛ نیز از نگاه آنان پیروان ادیان دیگر نیز جایگاهی دارند و سرنوشتی. این جایگاه و سرنوشت، تعیین‌کننده‌ی گونه‌ی ارتباط آنان با ناهمکیشان خود است. همچنین پیروان هر آیینی در پی آن‌اند تا نظر ناهمکیشان را در باره‌ی خود بدانند؛ از این رو شایسته است دیدگاه اسلام را پیرامون همزیستی با ناهمکیشان روشن سازیم. تا هم خود بدانیم با آنان چگونه باشیم و هم آنان بدانند که نگاه اسلام پیرامون آنان چگونه است؛ در واقع می‌بایست بدانیم کثرت‌گرایی دینی هنجاری از نگرگاه اسلام پذیرفته است یا خیر؟

کثرت‌گرایی دینی هنجاری

این صورت از کثرت‌گرایی پاسخی است برای پرسش از چگونگی همزیستی با پیروان ادیان دیگر. بر مبنای این نظریه باید با آنان رفتاری با احترام و مدارا داشت و به قول مولوی:

سخت‌گیری و تعصب خامی است تا جینی کار خون‌آشامی است
(دفتر سوم/۱۲۹۷)

این نظریه را کثرت‌گرایی دینی هنجاری یا اخلاقی^۵ می‌نامند؛ البته برخی چون فرامرز قراملکی (ص ۳۱۹-۳۱۸)، برخلاف لگنهاوزن (ص ۳۴)، کثرت‌گرایی دینی اخلاقی را صورتی دیگر از کثرت‌گرایی دینی می‌دانند و تقریر آن چنین است که اصول اخلاقی جملگی ادیان یکسان است؛ به هر روی کثرت‌گرایی دینی هنجاری همان است که با لفظ تلرانس^۶ شناخته می‌شود.

تلرانس به لحاظ لغوی از ریشه‌ی لاتینی *tolero* به معنای شکیبایی، تحمل، ابقا و تجویز است. مصدر آن، *tollo* به معنای حمل کردن، بردن و اجازه دادن است؛ از این رو این واژه همواره مفهومی از تحمل را در خود دارد. این واژه به واژگان تسامح، تساهل، رواداری، حلم و مدارا

برگردان شده است. تسامح و تساهل نیز به معنای آسان‌گیری، آسان کردن و با یکدیگر به آسانی رفتار کردن معنی شده است (بیات، ص ۲۱۴) به نظر می‌رسد بهترین برابر برای این واژه در فارسی مدارا باشد.

به لحاظ اصطلاحی این واژه را به معنی جلوگیری نکردن - از سر آگاهی و اختیار - از باورها یا رفتارهایی که پذیرفته یا مورد علاقه نیست و نیز دخالت نکردن در آن دانسته‌اند. باور یا رفتار یادشده ممکن است مذهبی، اخلاقی، سیاسی و ... باشد؛ از این رو مدارا به ساحت‌های گوناگونی مربوط است. معمولاً رو در روی این واژه، «خشونت» به کار می‌رود (همانجا).

عده‌ای، از سر بی‌دقتی، مدارا را به معنای پذیرش چیزی که پذیرفتنی نیست دانسته‌اند؛ حال آنکه این واژه مستلزم چنین معنایی نیست و بیشتر در مواردی به کار می‌رود که اختلافی در کار باشد و چه بسا در همین معنا در بند باشد؛ چه اگر پذیرش در کار باشد، دیگر موضوعی برای مدارا به جا نمی‌ماند.

به هر روی، مؤلفه‌هایی که در تعریف یادشده وجود دارد حد و مرز معنایی مدارا را به روشنی بیان می‌کند: ۱. بودن گونه‌گونی و اختلاف؛ ۲. ناخشنودی و نارضایتی؛ ۳. بودن آگاهی و اختیار؛ ۴. منع نکردن و دخالت نکردن در عین داشتن قدرت و توانایی. بنابراین مدارا با طفره رفتن، سستی کردن و حتی حلم ناهمگون است؛ چه در مدارا آگاهی و اختیار هست، اما در سستی کردن خیر؛ در مدارا قدرت بر دخالت هست، ولی در حلم لزوماً این گونه نیست (همان، ص ۲۱۵).

کثرت‌گرایی دینی هنجاری از نگرگاه قرآن کریم

اسلام مدارا و نیک‌زیستی با ناهمکیشان را به معنای درست و گسترده کلمه پذیرفته است؛ افزون بر اینکه این مدارا تنها ویژه پیروان ادیان آسمانی نیست، بلکه کافران و مشرکان را نیز دربردارد. سوره کافرون خود منشور چگونگی تعامل با کافران است: «بگو: ای کافران، آنچه می‌پرستید نمی‌پرستم و آنچه می‌پرستم شما نمی‌پرستید و نه آنچه پرستیدید من می‌پرستم و نه آنچه می‌پرستم شما می‌پرستید دین شما برای خودتان و دین من برای خودم» (کافرون/ ۶-۱). باری ممکن است گفته شود: آیه‌های سوره کافرون در مقام ثبوت است نه اثبات. پاسخ آن است که با این حال، چه بسا، با گونه همزیستی با ناهمکیشان، بی‌ربط نیست.

قرآن کریم کسی را به پذیرش دین مجبور نمی‌داند و کافران را به راه هدایت، که از بیراه به خوبی آشکار است، دعوت می‌کند و به آنان می‌گوید که هر کس از طاغوت روی گرداند و به خدای تعالی ایمان آورد به دستاویزی استوار چنگ زده^۷ و هدایت و نجات، در گرو همین است. با آنکه رستگاری در رستاخیز با ایمان و عمل صالح در دنیا به دست می‌آید، اما کسی را در دنیا نباید به ایمان مجبور کرد. قرآن کریم ظلم را به هیچ کس، حتی به کافران، روا نمی‌داند، بلکه مؤمنان را به عدالت‌پیشگی و حتی مهرورزی با آنان فرمان داده است: «لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبرؤهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین * انما ینهاکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من دیارکم و ظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم و من یتولهم فاولئک هم الظالمون»؛ [اما] خدا شما را از کسانی که در [کار] دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید؛ زیرا خدا دادگران را دوست می‌دارد. فقط خدا شما را از دوستی با کسانی باز می‌دارد که در [کار] دین با شما جنگ کرده و شما را از خانه‌هایتان بیرون رانده و در بیرون راندنتان با یکدیگر همپشتی کرده‌اند و هر کس آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمگرانند (ممتحنه / ۹ - ۸). به سخن طبرسی، خداوند مؤمنان را از آمیختن با آنان که با مؤمنان بر ترک جنگ پیمان بسته‌اند و نیز از نیکی کردن و عادلانه رفتار کردن با آنان باز نداشته است (ج ۹، ص ۴۰۸). مراد از کافرانی که با مؤمنان بر سر دین نجنگیدند و مؤمنان را از دیارشان بیرون نراندند، کفار جاهای دیگر و جز مکه است که با مسلمانان پیمان داشتند. "بر"، مصدر فعل "تبرؤهم"، به معنای نیکی کردن و "اقساط"، مصدر فعل "تقسطوا" و به معنای به عدل رفتار کردن است. خداوند با این فرمان که «دشمن مرا و دشمن خود را دوست نگیرید» نخواست است شما را از نیکی و رفتار عادلانه با آنها که با شما در دین نجنگیدند و از دیارتان بیرون نکردند باز دارد؛ چه نیکی به چنین کافرانی خود عدالتی است از شما و خداوند عادلان را دوست می‌دارد. باری این آیه با آیه «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِیْنَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»؛ مشرکان را هر کجا یافتید بکشید (توبه / ۵)؛ نسخ نشده است؛ چه آیه سوره ممتحنه جز اهل ذمه و هم‌پیمانان با مسلمانان را فرا نمی‌گیرد و کافرانی را که با اسلام سر جنگ دارند در بر نمی‌گیرد تا اینکه آیه سوره توبه ناسخ آن باشد. مراد از «آنان که با شما جنگیدند»، مشرکان مکه‌اند (طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۳۴).

اگر کافران و مشرکان با مؤمنان سر جنگ نداشته باشند و حقوق آنان را نادیده نگیرند، مؤمنان نیز حق هیچ‌گونه برخورد ناخوشایند را با آنان ندارند. حتی اگر آنان با مؤمنان وارد جنگ شوند نیز، قرآن کریم مؤمنان را به از اندازه نگذشتن فرمان داده است: «و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تعدوا ان الله لا یحب المعتدین»؛ و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید، و [لی] از اندازه درنگذیرید؛ زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد (بقره / ۱۹۰). "قتال" به معنای آن است که کسی کشتن کسی دیگر را قصد کند که قصد کشتن او را دارد (طوسی، ج ۲، ص ۱۴۳؛ طباطبایی، ج ۲، ص ۶۱). خطاب در "بجنگید" به مؤمنان است (طوسی، ج ۲، ص ۱۴۳).

شیخ طوسی، ابن کثیر و علامه طباطبایی گفته‌اند: برخی این آیه را نسخ‌شده به وسیله آیه‌هایی چون: «و اَقْتُلُوهُمْ حَیْثُ نَفَقْتُمُوهُمْ»؛ و هر کجا بر ایشان دست یافتید آنان را بکشید (بقره / ۱۹۱) و «و قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً»؛ با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد (بقره / ۱۹۳) و «فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِکِیْنَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (توبه / ۵)؛ دانسته‌اند و این سخن درستی نیست (طوسی، ج ۲، ص ۱۴۳؛ ابن کثیر دمشقی، ج ۱، ص ۳۸۷؛ طباطبایی، ج ۲، ص ۶۱).

معنای «از اندازه درنگذیرید» این است که با آن کس که به جنگیدن با او فرمان داده نشده‌اید، زنان، کودکان، کسانی که به آنان امان داده‌اید، کسی که توان اندیشیدن ندارد، پیران، راهبان و صومعه‌نشینان نجنگید و آنان را نکشید و از جنگیدن بر غیر دین و از مثلثه کردن، سوزاندن یا بریدن درختان، سوزاندن کشتزارها و باغ‌های میوه، بی دلیل کشتن حیوانات و ویرانگری پرهیزید (طوسی، ج ۲، ص ۱۴۳؛ ابن کثیر دمشقی، ج ۱، ص ۳۸۷؛ زحیلی، ج ۲، ص ۱۷۹).

علامه طباطبایی معنایی گسترده‌تر را بیان کرده است: "تعدوا" از مصدر "اعتداء" و اعتداء به معنای بیرون شدن از اندازه است. نهی از اعتداء، در اینجا، به گونه مطلق است و از این رو هر از اندازه گذشتنی را دربرمی‌گیرد (طباطبایی، ج ۲، ص ۶۱).

مراد از "سبیل الله"، در این آیه، دین خدا است (طوسی، ج ۲، ص ۱۴۳) و در راه خدا بودن. این کار به این معنی است که هدف تصمیم گیرنده، برپا داشتن دین و فراز کردن کلمه توحید باشد. چنین قتالی عبادت است و می‌باید با نیت انجام شود و آن نیت، رضای خداوند و نزدیک شدن به اوست، نه چیره شدن بر دارایی‌ها و ناموس مردمان؛ پس قتال، در اسلام، دفاع است.

اسلام بر آن است تا با جنگیدن با کافران از حق قانونی انسان‌ها دفاع کند، حتی که فطرت سلیم آن را برای آدمی خواستار است (طباطبایی، ج ۲، ص ۶۱).

اگر کافران صلح را خواهان شدند، مؤمنان نیز از در صلح درآیند: «و ان جنحوا للسلام فاجنح لها و توکل علی الله انه هو السميع العليم»؛ و اگر به صلح گراییدند، تو [نیز] بدان گرای و بر خدا توکل نما که او شنوای دانا است (انفال / ۶۱). خدای تعالی به پیامبر خویش فرمان داده است: اگر دشمن به صلح و روش مسالمت‌آمیز روی آورد، تو نیز به آن گرای (طوسی، ج ۵، ص ۱۴۹؛ شبر، ج ۳، ص ۳۸؛ طباطبایی، ج ۹، ص ۱۱۷)؛ باری، این به شرطی است که قصد فریفتن مسلمانان را نداشته باشند (طوسی، ج ۵، ص ۱۴۹).

و مؤمنان کسانی از آنان را که با گروهی که با مؤمنان هم‌پیمان‌اند، پیوند دارند و نیز کسانی از آنان را که نزد مؤمنان بیایند و از جنگیدن با مؤمنان یا با قوم خود به تنگ آمده باشند، نکشند و اگر از مؤمنان کناره‌گیری کردند و با آنان نجنگیدند و طرح صلح افکندند، مؤمنان نیز باید از جنگ دست بشویند (نساء / ۹۰).

این آیه از حکمی که در فراز «پس اگر روی برتافتند، هر کجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان» (نساء / ۸۹) آمده است، دو گروه از مشرکان را از دستگیر کردن و کشتن استثنا کرده است: نخست، مشرکانی که میان آنان و برخی از قوم‌ها، که با مسلمانان پیمان صلح دارند، رابطه‌ای باشد که آن دو را به هم وصل کرده باشد؛ مانند آنکه میان آن مشرکان و آن اقوام سوگند یا چیزی مانند آن برقرار باشد که چنانچه به هر یک از دو گروه حمله شد، دیگری یاریش کند. دو دیگر مشرکانی هستند که از جنگیدن با مسلمانان و نیز مشرکان قوم خود روی گردان‌اند و به مسلمانان می‌گویند: ما نه بر شما ایم و نه با شما (طباطبایی، ج ۵، ص ۳۱).

قرآن کریم مؤمنان را از ناسزاگویی به کافران یا معبودان آنان بازداشته است: «و آنهايي را که جز خدا می‌خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد. این گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم. آن‌گاه بازگشت آنان به سوی پروردگارشان خواهد بود و ایشان را از آنچه انجام می‌دادند آگاه خواهد ساخت» (انعام / ۱۰۸). این آیه گویای یکی از ادب‌های دینی است که با رعایت آن، احترام مقدسات جامعه دینی نگاه داشته می‌شود و دستخوش اهانت و ناسزا و یا سخریه نمی‌شود. انسان، به لحاظ غریزی، از حریم مقدسات خود دفاع و با کسانی که به آن حریم دست بیالایند رویارویی

می‌کند. از آن رو که ممکن بود مسلمانان، برای دفاع از حریم پروردگار، به بت‌های مشرکان دشنام دهند و از دیگر سو عصبیت جاهلیت، مشرکان را نیز وادارد که حریم مقدس خدای متعال را بشکنند، به آنان دستور می‌دهد که به خدایان مشرکان ناسزا نگویند؛ چه اگر چنین کنند و مشرکان نیز در جایگاه رویارویی برآیند، در حقیقت، مؤمنان خود، بی‌حرمتی و جسارت به مقام کبریایی خداوند را سبب شده‌اند (طباطبایی، ج ۷، ص ۳۱۴ و رک. قمی، ج ۱، ص ۲۱۳).

از عموم تعلیلی که فراز «این گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم» گویای آن است، باز داشتن از هر سخن زشتی نسبت به مقدسات دینی به دست می‌آید (طباطبایی، ج ۷، ص ۳۱۴). در روایتی، عمر طیالسی از امام صادق (علیه السلام) پیرامون این آیه پرسید، آن حضرت در پاسخ فرمود: «ای عمر، آیا کسی را دیده‌ای که خداوند را دشنام دهد؟» گفت: «خداوند مرا فدای تو گرداند، چگونه می‌شود؟» فرمود: «هر که ولی خدا را دشنام گوید، چنان است که خدای را دشنام گفته باشد» (عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۴ - ۳۷۳). پس مؤمنان نباید، با کردار خویش، حتی سبب آن شوند که کسی به ولی خدا دشنام گوید.

حضرت حق - جلت عظمته - به پیامبر خویش فرموده است که در جایگاه تبلیغ: «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای. در حقیقت پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده داناتر و او به [حال] راه‌یافتگان [نیز] داناتر است» (نحل / ۱۲۵). "حکمت" به معنای با دانش و خرد، به حق رسیدن (اصفهانی، ص ۲۴۸) و دریافتن معانی است و از آن رو حکمت نامیده شده است که بازدارنده از نادانی است (طریحی، ج ۶، ص ۴۵). "موعظه" یعنی بیم دادن از بدفرجامی (همان، ج ۴، ص ۲۹۲) و نیز یاد آوردن کارهای نیک به گونه‌ای که زلال شدن دل را در پی داشته باشد (فراهیدی، ج ۲، ص ۲۲۸). "جدال" نیز به معنای سخن گفتن به شیوه نزاع و برتری‌جویی است (اصفهانی، ص ۱۸۹). "حکمت"، "موعظه" و "مجادله"، هر سه به گونه سخن گفتن مربوط است. پیامبر گرامی مأمور شده است به این سه شیوه به آیین خداوندی فرابخواند. مراد از حکمت حجتی است که رهاورد آن حق باشد؛ آن هم به گونه‌ای که هیچ شک، وهن و ابهامی در آن نماند. موعظه بیانی است که نفس و قلب شنونده را نرم گرداند و آنچه مایه صلاح حال شنونده است را - از سخنان عبرت‌آور و ... - دارا باشد. جدال دلیلی است که تنها برای

روگردانی خصم از آنچه بر سر آن نزاع می‌کند به کار رود؛ بی‌آنکه ویژگی آشکار کردن حق را داشته باشد و آن عبارت است از اینکه آنچه را خصم خودش به تنهایی و یا او و همه مردم پذیرفته‌اند بگیریم و با همان، ادعایش را رد کنیم. بنا بر آنچه گفته شد این سه روشی که خدای تعالی برای دعوت بیان کرده است همان سه شیوه منطقی، یعنی برهان، خطابه و جدل است؛ باری خدای تعالی موعظه را به "حسنه" و جدال را به "أحسن" بودن وابسته گردانده است و این خود گویای آن است که برخی از موعظه‌ها حسنه نیستند و جدال‌ها برخی حَسَن (نیکو)، برخی احسن (نیکوتر) و برخی دیگر بی‌حُسن هستند و اگر نه، خداوند موعظه را به حَسَن و جدال را به احسن وابسته نمی‌کرد (طباطبایی، ج ۱۲، ص ۳۷۲ - ۳۷۱).

و اگر کافران را به راه هدایت خواندی و آنان سرباز زدند، «گذشت پیشه کن و به کار پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب» (اعراف / ۱۹۹ - ۱۹۸)، نه اینکه با آنان بیچ و برزم. خداوند پیامبرش را فرمان داده است تا با مردم با گذشت و آسان‌گیری برخورد کند (طوسی، ج ۵، ص ۶۲؛ طبرسی، ج ۴، ص ۷۸۷؛ شبر، ج ۲، ص ۴۴۸؛ شاذلی، ج ۳، ص ۱۴۱۸). زمخشری از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «خداوند پیامبرش را - که بر او درود و سلام باد - به مکارم اخلاق فرمان داد و در قرآن، پیرامون مکارم اخلاق، آیه‌ای جامع‌تر از این آیه نیست» (زمخشری، ج ۲، ص ۱۹۰). امام رضا (علیه السلام) فرمود: «مؤمن، مؤمن نیست؛ مگر آنکه سه ویژگی را در خود داشته باشد: سنتی از پروردگارش، سنتی از پیامبرش و سنتی از ولیش، اما سنتی که از پیامبرش می‌باید داشته باشد مدارا با مردم است که خداوند پیامبرش را به آن فرمان داده و فرموده است: "گذشت پیشه کن و به کار پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب"» (صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۵۶). البته گذشت و آسان‌گیری در برخی چیزها روا نیست؛ همچون امر به معروف و نهی از منکر؛ چه اگر ترک شود، دین کاستی می‌گیرد (فخر رازی، ج ۱۵، ص ۴۳۴).

در معنای «و از نادانان رخ برتاب» نیز گفته شده است: «و آن‌گاه که بر نادانان، حجت تمام شد و از اینکه آنان سخن تو را بپذیرند ناامید شدی با آنان رویارویی نکن؛ چه این کار از قدر تو می‌کاهد» (طبرسی، ج ۴، ص ۷۸۸؛ رک. شبر، ج ۲، ص ۴۴۸).

پیرامون جدال با اهل کتاب نیز فرموده است: «و با اهل کتاب، جز به [شیوه‌ای] که بهتر است، مجادله مکنید - مگر [با] کسانی از آنان که ستم کرده‌اند - و بگویید: "به آنچه به سوی ما نازل

شده و [آنچه] به سوی شما نازل گردیده ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اویم" (عنکبوت / ۴۶). خداوند متعال، در بیان چگونگی فراخواندن به اسلام، از مجادله با اهل کتاب - یهود، نصاری، مجوس و صابئان - باز می‌دارد و می‌فرماید: با آنان مجادله مکن، جز با روشی که نیکوتر است (جدال احسن). مجادله آن‌گاه نیکو است که با درشتخویی، طعنه، اهانت و آزار طرف مقابل همراه نباشد، بلکه آنچه آن را نیکو می‌گرداند، نرمی و سازش است. دیگر اینکه مجادله‌کننده به لحاظ فکری با طرفش نزدیک باشد؛ به این معنا که هر دو در پی روشن شدن حق باشند و از این رو هر دو با کمک یکدیگر حق را روشن سازند و لجاجتی و عناد به خرج ندهند؛ پس آن‌گاه که این شرط با شرط نخست جمع شد، نیکویی مجادله‌دوچندان می‌شود و می‌توان گفت این مجادله بهترین مجادله‌هاست و از این رو آن دسته از اهل کتاب را که ستم کردند جدا می‌کند؛ و به قرینه ساختار سخن مراد از ستم این است که برای آن شخص دوستی و نرمی نشان دادن سودی ندارد، بلکه او آن را برای شما گونه‌ای زبونی و ناتوانی می‌شمرد. در این حال، مجادله احسن نیز سودی برای آنان ندارد؛ چه هر چه بیشتر نرمی به خرج دهید، او این نرمی را سستی و واماندگی شما قلمداد می‌کند یا می‌پندارد که سر آن دارید تا با این رفتار نیک او را به دام بیندازید و از راه حقش به راه باطل ببرید. این دسته، ستمکارند که مجادله با آنان هر اندازه نیز احسن باشد سودی نخواهد بخشید. از همین رو در پی سخن، در فراز او بگویید: "به آنچه به سوی ما نازل شده و [آنچه] به سوی شما نازل گردیده ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اویم" «شیوه سخن گفتن با آنان را به گونه‌ای نمایانده است که هر دو گروه، در روشن ساختن حق، هماهنگ شوند (طباطبایی، ج ۱۶، ص ۱۳۸ - ۱۳۷).

و در آیتی دیگر: «بگو: ای اهل کتاب، بیاید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد»؛ پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند، بگویید: "شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما]" (آل عمران / ۶۴). خطاب در این آیه به عموم اهل کتاب و فراخوان به گرد آمدن بر یک کلمه است. به این معنا که بر مبنای آن کلمه واحد عمل کنیم و اگر نسبت را به خود کلمه داده است، از آن روست که برساند کلمه یادشده چیزی است که همه از آن دم می‌زنند و بر سر همه زبان‌هاست. آیه گویای آن است که بیاید همگی به این کلمه چنگ

درزنیم و در گسترش و به کار بستن بایسته‌های آن دست به دست هم دهیم؛ چه این کار میان ما و شما مساوی است و همه باید چنین کنیم؛ نیز آیه شریف به آن حضرت فرمان داده است که اهل کتاب را به یکتاپرستی فراخواند که همه کتاب‌های آسمانی به آن فرامی‌خواند؛ بگو: بیاید به سوی کلمه‌ای که ما و شما در آن یکسانیم و آن کلمه، "توحید" است و باور به توحید معیارهای زیر را در پی دارد: ۱. تسلیم خدا شدن؛ ۲. گسترش عدالت، یعنی گسترش تساوی در حقوق زندگی؛ ۳. آزادی در اراده و کار نیک و این رخ نمی‌دهد، مگر آن‌گاه که ریشه‌های اختلاف - یعنی: ۱. ستم

۲. به کارگیری زیردستان و ستم‌کشی از آنان؛ ۳. اینکه فرودست برده فرادست شدن را بپذیرد - از بیخ کنده شود؛ پس هیچ اله و ربی جز الله نیست و هیچ حکمی جز برای او نیست. جامعه انسانی، با همه کثرت و ناهمگونی که در افراد آن هست، روی هم بخشی از یک حقیقت است و آن حقیقت نوع انسان است؛ بنابراین آنچه از شایستگی و توانایی که دست آفرینش در تک تک افراد به ودیعه نهاده و به گونه مساوی در میان آنان تقسیم کرده است اقتضا می‌کند که حق زندگی نیز در میان افراد آن مساوی باشد. چنانچه این فراخوان را نپذیرفتند، آنان را شاهد بگیر بر اینکه ما - یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پیروان آن حضرت - بر دینی هستیم که پسندیده خدای تعالی است و آن، دین اسلام است؛ همچنان که در جای دیگر فرمود: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»؛ در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است (آل عمران / ۱۹)؛ تا با این شاهد گرفتن، بگومگوها پایان یابد؛ چه اهل باطل هیچ سخن منطقی و حجتی بر اهل حق ندارند (طباطبایی، ج ۳، ص ۲۵۰ - ۲۴۶).

اگر آنان از پذیرش این دعوت سر باز زدند، حکم قرآن کریم نبرد با آنان نیست، بلکه باید به آنان گوشزد کنند که ما مسلمان و بر راه مستقیم هستیم و اگر روی بگردانید، با شما سر جنگ نداریم، بلکه ما شما را به نیکی دعوت کننده‌ایم و از بدی بازدارنده.

از نظرگاه قرآن کریم عبادتگاه‌های ادیان آسمانی محترم و مقدس است و کسی حق جسارت و بی‌حرمتی به آن را ندارد؛ چنان که فرموده است: «و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود سخت ویران می‌شد و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد؛ چرا که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است» (حج / ۴۰). "صوامع"، جمع "صومعه" است و صومعه

نام معبدهایی است که برای عبادت عابدان و زاهدان، در بالای کوه‌ها و در بیابان‌های دوردست، ساخته می‌شد و بیشتر، عمارتی نوک تیز و مخروطی بود. "بَيْع"، جمع "بَيْعَة" و نام معبد یهود و نصارا است. "صلوات"، جمع "صلاة" و به معنای نمازگاه یهود است و "مساجد"، جمع "مسجد"، نام معبد مسلمانان است. خداوند برای آنکه آیین خود را از خطر نابودی نگاه دارد، برخی از مردم را به دست برخی دیگر می‌راند و اگر تنها عبادتگاه‌ها را نام برده، با اینکه اگر این دفاع نباشد اصل دین باقی نمی‌ماند تا چه رسد به معابد آن، از این رو است که معابد، شعایر و نشانه‌های دین است، صورت دین را در یاد مردم نگاه می‌دارد. مردم به وسیله آن به یاد دین می‌افتند و در آن احکام دین را می‌آموزند (طباطبایی، ج ۱۴، ص ۳۸۶-۳۸۴).

کثرت‌گرایی دینی هنجاری از نگرگاه معصومان (علیهم السلام)

اسلام دین رحمت و رأفت است و در هیچ دینی به اندازه آن زیبایی و مهربانی یافت نمی‌شود. به درازنای تاریخ اسلام بسیاری کوشیده‌اند تا آن را به عنوان دین خشونت، بی‌مدارایی، تحمل‌ناپذیری جنگ‌افروزی و در یک کلمه «دین شمشیر» معرفی کنند. از ناهمکیشان، مسیحیان و از همکیشان، جاهلان مقدس‌مآب در این زمینه سهم بسزایی دارند؛ حال آنکه رحمت عالمیان، محمد مصطفی (ص) مهربان‌تر از جملگی پیامبران و دین او مهرآفرین‌تر از جملگی ادیان است. خویشتن فرموده است: «امرني ربّي بمداواة الناس كما امرني بآداء الفرائض» (کلینی، ج ۲، ص ۱۱۷)؛ پروردگارم مرا به مدارا با مردم فرمان داد؛ همان‌گونه که به انجام واجب‌ها فرمانم داده است. در حدیثی دیگر فرموده است: «آگاه باشید! کسی که به نامسلمان هم‌پیمان با مسلمانان ستم کند و از حق او فرو گذارد و او را به بیش از توانش تکلیف کند یا بدون رضایت او چیزی را از او بستاند در روز رستاخیز من به نفع آن غیر مسلمان و بر ضد آن مسلمان دادخواهی خواهم کرد. سپس آن حضرت با انگشت خود به سینه‌اش اشاره کرد و ادامه داد: آگاه باشید! کسی که نامسلمانی را - به ناحق - بکشد، خدا و رسول او خونخواه او هستند و خداوند بوی بهشت را بر او حرام می‌کند؛ در حالی که بوی بهشت تا به اندازه هفتاد پاییز راه رفتن می‌رسد. [اما به مشام کسی که معاهدی را بکشد نمی‌رسد]» (بیهقی، ج ۹، ص ۲۰۵؛ نیز رک. سجستانی، ج ۲، ص ۴۵؛ عجلونی، ج ۲، ص ۲۱۸).

جابر بن عبدالله می گوید: روزی جنازه‌ای را از کنار ما عبور دادند. پیامبر (ص) به احترام آن جنازه برخاست. ما نیز همین کردیم و گفتیم: «ای پیامبر خدا، همانا آن جنازه فردی یهودی است!» آن حضرت فرمود: «هرگاه جنازه‌ای دیدید برخیزید» (بخاری، ج ۲، ص ۸۷).

عبدالرحمن بن ابی لیلی گفته است: روزی سهل بن حنیف و قیس بن سعد در قادیسیه نشسته بودند که جنازه‌ای را از کنار آنان عبور دادند و آنان به پا خاستند. برخی گفتند که آن جنازه فردی نامسلمان است. آن دو در پاسخ گفتند: روزی از کنار پیامبر (ص) جنازه‌ای را عبور دادند و آن حضرت برخاست. به آن حضرت گفته شد: «آن جنازه فردی یهودی است»؛ حضرت در پاسخ فرمود: «آیا او یک نفس [انسان] نیست؟» (همانجا).

آن حضرت در روایت‌هایی دیگر فرموده است: «مدارا کردن با مردم نصف ایمان است و نرمی و مهربانی کردن با آنان نصف زندگی است» (کلینی، ج ۲، ص ۱۱۷). «خداوند از این رو پیامبران را بر دیگر مردمان برتری داد که با دشمنان دین خدا بسیار با مدارا رفتار می‌کردند و برای حفظ برادران همکیش خود نیکو تقیه می‌کردند» (مجلسی، ج ۷۵، ص ۴۰۱). «سه چیز است که هر کس نداشته باشد هیچ عملی از او تمام و کامل نیست: پاکدامنی و ورعی که او را از نافرمانی خدا باز دارد و خوبی که به سبب آن با مردم مدارا کند و بردباری و حلمی که به وسیله آن رفتار جاهلانه نادان را دفع کند» (کلینی، ج ۲، ص ۱۱۶).

امیر مؤمنان، حضرت علی (علیه الصلوٰة و السلام)، که خود - پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) - طلایه‌دار تقریب و همبستگی ادیان و مذاهب است، فرموده است: «اگر من به داوری و قضاوت بنشینم، میان پیروان تورات به تورات و میان پیروان انجیل به انجیل و میان پیروان زبور به زبور و میان پیروان قرآن به قرآن حکم می‌کنم تا اینکه هر یک از این کتاب‌ها آشکار و گفته می‌شود: "پروردگارا، همانا علی به حکم تو حکم راند"» (مفید، ج ۱، ص ۳۵).

علی (ع)، که پس از رسول اکرم (ص) عادل‌ترین حکمران تاریخ بشری است، در نامه‌ای که به کارگزار راست کردار خویش، مالک اشتر نخعی نگاشته فرموده است: «و مهربانی و خوش رفتاری و نیکویی با رعیت را در دل خود جای ده و مبادا نسبت به ایشان (چون) جانور درنده

بوده خوردنشان را غنیمت دانی که آنان دو دسته‌اند: یا با تو برادر دینی‌اند یا در آفرینش مانند تو هستند» (رضی، نامه ۵۳). آن حضرت به امنیت آنان که در سایه حکومت اسلامی می‌زیند آن اندازه اهمیت می‌داد که فرمود: «اگر مسلمانی از شنیدن خبر غارت شدن یک زن یهودی، که در حمایت حکومت اسلامی است، بمیرد، نزد من نه تنها سزاوار ملامت نیست که شایسته تکریم و اجر است» (همان، خطبه ۹۵). مولای یکتاپرستان مدارا با مردم را پسندیده‌ترین خصلت (آمدی، رقم ۱۳۱۳) و عمل (همان، رقم ۹۷۸۶)، میوه (همان، رقم ۴۶۲۹) و سرلوحه (همان، رقم ۶۳۲۱) خرد و آن را در رأس حکمت (همان، رقم ۵۲۵۲) می‌دانست و مدارا با دشمن را سبب ایمنی از جنگ‌ها (همان، رقم ۸۵۳۹) می‌دانست و می‌فرمود: «کسی که حسن مدارا او را اصلاح نکند مکافات بد او را درست گرداند» (همان، رقم ۸۲۰۲).

امامان شیعه به مدارا و تقریب میان مذهب‌ها و فرقه‌های اسلامی، بسیار اهمیت می‌دادند. سیرت و سنت دینی، سیاسی و اجتماعی آن ستارگان درخشان آسمان ولایت خود گواه خوبی برای این ادعاست. ابوبکر حضرمی می‌گوید: «برادرم علقمه به امام باقر (علیه السلام) عرض کرد: "ابوبکر می‌گوید: برای علی با مردم باید جنگید"». امام باقر (علیه السلام) به من فرمود: «اگر بشنوی که کسی علی را دشنام می‌دهد و تو بتوانی بینی او را قطع کنی، این کار را می‌کنی؟» عرض کردم: «آری» حضرت فرمود: «پس چنین مکن»؛ سپس فرمود: «من اگر بشنوم کسی به علی ناسزا می‌گوید، پشت ستونی پنهان می‌شوم و آن‌گاه که ناسزاگویی‌اش پایان یافت نزد او می‌روم و با او دست می‌دهم» (برقی، ج ۱، ص ۴۰۵).

امام صادق (ع) پیرامون سخن خدای تعالی «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»؛ و با مردم [به زبان] خوش سخن بگویید (بقره / ۸۳)؛ فرموده است: «منظور همه مردم است؛ چه مؤمن و چه کافر، اما با مؤمنان باید گشاده‌رو بود و با کافران به مدارا سخن گفت تا به سوی ایمان کشیده شوند. همانا کمترین ثمره آن این است که خود و برادران مؤمنش را از گزند آنان مصون می‌دارد» (مجلسی، ج ۷۵، ص ۴۰۱).

کسی از امام صادق (ع) پرسید: آیا می‌توانم گدای نامسلمان را خوراک دهیم؟ حضرت فرمود: آری و سپس سخن خدای تعالی «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» را خواند (عیاشی، ج ۱، ص ۴۸). در روایتی دیگر امام صادق (ع) - پس از تلاوت فراز یادشده - فرمود: «از بیماران آنان (اهل سنت) عیادت کنید، به تشییع جنازه آنان بروید و در مسجدها شان نماز گزارید» (همانجا).

در جایی دیگر آن حضرت مدارا با دشمنان خدا را از بهترین صدقه‌هایی که آدمی برای خود و برادرانش می‌دهد برشمرده است (تفسیر امام حسن عسکری (ع)، ص ۳۵۴).

امام رضا (ع) نیز در پاسخ به پرسش از چستی عقل فرمود: «جام اندوه را جرعه جرعه نوشیدن، با دشمنان نرمش و با دوستان مدارا کردن» (صدوق، الامالی، ص ۲۸۳).

از آنچه گفته شد درستی ادعای ما، مبنی بر اینکه اسلام مدارا و نیک‌زیستی با ناهمکیشان را پذیرفته و بلکه بر آن فرمان داده، روشن است، اما بیان چند نکته در این زمینه بایسته می‌نماید:

۱. احترام و مهرورزی به ناهمکیشان به معنای بر حق دانستن آنان یا رواداری پیروی از کیش آنان نیست. برخی از اندیشمندان این دو را با هم در آمیخته‌اند و دستور اسلام به خوش‌رفتاری با نامسلمانان را به معنای حقانیت و منسوخ نبودن آیین‌های دیگر دانسته‌اند؛ برای نمونه دکتر نصر بر آن است که احترام به کثرت ادیان را خداوند واجب کرده است (نصر، ص ۹۳)؛ حال آنکه این سخنی مغالطه‌آمیز است. خداوند متعال احترام به تکثر ادیان را نه تنها واجب نکرده است، بلکه روا نیز نمی‌داند و تفرقه‌گرایی و تفرقه‌گرایان را به تندی نکوهیده است. در واقع فرمان به مدارا فرمان به احترام به پیروان ادیان دیگر است برای جذب آنان به اسلام، نه رواداری پیروی از آیین آنان و این در اسلام، استراتژی است، نه تاکتیک. آنچه خدای - جل اسمه - به آن فرمان داده احترام به «ادیان متکثر» است نه «تکثر ادیان». آقای نصر افزون بر این گفته است: «اگر دین دیگری پذیرفته و اصیل نباشد، آن گونه که برخی مسلمانان می‌گویند که با ظهور اسلام ادیان دیگر منسوخ شد، این پرسش پیش می‌آید که پس چرا خداوند در قرآن کریم و پیامبر (ص) در احادیث نبوی مسلمانان را مسئول کرده‌اند که از مال و جان و زندگی و آزادی و عبادت امت-های دیگر، یعنی اهل کتاب، محافظت کنند؟ یعنی خداوند ما را مسئول کرده است که افرادی را برای رفتن به جهنم آماده کنیم؟! آیا چنین چیزی قابل قبول است؟» (همانجا) در نقد این سخن چند نکته یادکردنی است:

یکم. پذیرفته بودن یک دین با اصیل بودن آن همسان نیست. ممکن است دینی اصیل باشد، ولی به دلیل نسخ شدن پذیرفته نباشد؛ چنان‌که پس از برانگیختگی پیامبر اکرم به رسالت، وضعیت جملگی ادیان آسمانی چنین است.

دوم. از آیه‌ها و روایت‌ها به دست می‌آید که ادیان پیشین نسخ شده است و در این هیچ تردیدی نیست.

سوم. منسوخ بودن ادیان پیشین باور بیشتر مسلمانان و عالمان مسلمان است، نه برخی از آنان. بر پایه جستجوی نگارنده مسلمانانی که ادیان پیشین را منسوخ نمی‌دانند نادرند.

چهارم. نگهدارندگی مال، جان، زندگی، آزادی و عبادت دیگر امت‌ها در صورتی بر گرده مسلمانان است که آن امت‌ها در سیطره و کفالت حکومت اسلامی باشند و گرنه روشن است که مسلمانان نسبت به غیر مسلمانان چنین مسئولیتی ندارند. آری مسلمانان به خوشرفتاری، مهرورزی و نیکی به نامسلمانان سفارش شده‌اند، اما این با مسئول بودن نسبت به دارندگی‌های دیگر امت‌ها همسان نیست.

پنجم. مسئول بودن نسبت به دارندگی‌های دیگر امت‌ها لزوماً به معنای رستگار دانستن آنان نیست؛ برای نمونه پدری که فرزند بدکرداری دارد نسبت به فرزند خویش مسئول است؛ حال آنکه ممکن است او را نارستگار بیندارد.

ششم. چه کسی گفته است امت‌های دیگر جملگی دوزخی‌اند؟

هفتم. رفتن یا نرفتن به دوزخ از مقوله بحث نجات است که در اینجا با حقانیت در آمیخته شده است. نجات با حقانیت نسبت مستقیم ندارد؛ یعنی تنها کسانی که بر دینی بوده‌اند که پیروی از آن رواست نجات یافته نیستند، بلکه دایره نجات بسی گسترده‌تر از این است.

همچنین آقای نصر گفته است: «اگر باورها و اعتقادات ادیان دیگر باطل است، پس چرا خداوند فرمان داده است که با اهل کتاب زندگی کنیم و بدان‌ها احترام گذاریم و چرا خداوند این فرمان را در برابر مردم جاهل و یا بت‌پرست نداده است؟»

نقد این گفتار:

یکم. ادیان دیگر عبارتی کلی است که ادیان آسمانی و غیر آن را دربردارد. هنگام سخن گفتن از ادیان باید میان ادیان آسمانی و غیر آسمانی فرق نهیم. ادیان غیر آسمانی از آن رو که خاستگاه قدسی ندارد به کلی بی‌اعتبار و نارواست و از روی آسان‌گیری در عبارت‌پردازی آن را "دین" می‌گوییم و اگر نه، در اصل، دین نیست. دین، آن پیام وحیانی است که از آستان قدس فرود آمده باشد. در باره ادیان آسمانی نیز باید گفت که حق است و باطل نیست، اما ممکن است به دلیل نسخ شدن پیروی‌روا نباشد.

دوم. خداوند متعال کجا فرمان داده است که با اهل کتاب زندگی کنیم؟ آیاتی که به نیک‌زیستی با دیگر ادیان فرمان داده گویای آن است که چنانچه در جایی زندگی می‌کنید که اهل کتاب نیز می‌زیند با آنان نیک‌رفتار و نیک‌گفتار باشید.

سوم. در باره این ادعا که خداوند به نیک‌زیستی با جاهل و بت‌پرست فرمان نداده است باید گفت که حساب جاهل از بت‌پرست جداست. جاهل در میان پیروان جملگی ادیان، حتی اسلام، یافت می‌شود، اما در باره بت‌پرست، استاد مطهری نیز سخنی دارد که آن را از نظر می‌گذرانیم: «از نظر اسلام مسلمانان می‌توانند در داخل کشور خود با پیروان ادیان دیگری که ریشه توحیدی دارند، از قبیل یهود و نصارا و مجوس، هرچند بالفعل از توحید منحرف باشند تحت شرایط معینی، همزیستی داشته باشند، ولی نمی‌توانند در داخل کشور اسلامی با مشرک همزیستی کنند» (مطهری، ج ۲، ص ۲۴۹ و ۲۵۰)؛ البته قرآن کریم نیکی و عادلانه رفتار کردن را با مشرکانی که در دین با مؤمنان ننگیده‌اند و آنان را از دیار خود به زور خارج نکرده‌اند ستوده است (ممتحنه / ۸).

چهارم. به فرض که حضرت حق - جلت عظمته - در باره بت‌پرستان چنین فرمان نداده باشد، باز این دلیل روایی پیروی از ادیان دیگر نیست. فرمان به نکو داشتن پیروان ادیان آسمانی به معنای رواداری پیروی از دین آنان نیست.

۲. فرمان به زندگی مسالمت‌آمیز با ناهمکیشان به معنای رستگار دانستن آنان نیست؛ گرچه ممکن است به دلیل‌هایی چند بیشتر آنان را رستگار بدانیم، اما این فرمان، خود، چنین نتیجه‌ای در پی ندارد.

۳. فرمان اسلام به مدارا با ناهمکیشان به معنای روایی سستی و آسان‌گیری در حق و باطل نیست. امیر(ع) فرمود: «لا تدهنوا فی الحق اذا ورد علیکم و عرفتموه فتموه فخرسوا خسرانا مینا» (مجلسی، ج ۷۷، ص ۲۹۱)؛ هرگاه با حق روبه‌رو شدید و دانستید که حق است در باره آن آسان‌گیری نکنید که به سختی زیان می‌بینید. «و لعمری ما علی من قتال من خالف الحق و خابط الغی من ادهان و لا ایهان» (رضی، خطبه ۲۴). به جانم سوگند در جنگیدن با کسی که در برابر حق بایستد و در گمراهی فرورود هرگز آسان‌گیری و سستی روا نمی‌دارم. روشن است که حدیث اخیر در باره کسی است که جنگیدن با او لازم آمده است.

آیت‌الله جوادی آملی با اشارت به آیه «فلا تطع المكذبین و دّوا لو تدهن فیدهنون» (قلم/ ۹ - ۸)؛ پس از دروغ‌زنان فرمان مبر. دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی نمایند؛ اساس قرآن را بر سازش نکردن با باطل و پیروان آن دانسته است. قرآن کریم به پیامبر اکرم (ص) فرمان داده است که در برابر پیشنهادهای انحرافی مشرکان هرگز کرنش نشان مده و با اهل باطل نرمش مکن (جوادی آملی، ص ۲۰۰).

نسخ ادیان آسمانی از نگرگاه قرآن و حدیث

نسخ ادیان در قرآن

اسلام آیین جهانی است و خدای تعالی همگان را به ایمان آوردن به آن دعوت کرده است که آن را در بخش مربوط به خاتمیت و جهان‌شمولی اسلام بررسی می‌کنیم. در باره کتابیان نیز آیه‌های فراوانی را می‌توان یافت که گویای نسخ‌شدگی آیین آنان است. آیه‌های یادشده را می‌توان در چهار گروه کلی دسته‌بندی کرد:

۱. آمادگی و انتظار اهل کتاب بر آشکار شدن اسلام

بر اساس آیه‌های قرآن اهل کتاب می‌دانستند که قرآن از جانب پروردگار و به حق فرو فرستاده شده است (انعام/ ۱۱۴) و وصف آن در کتاب‌های آسمانی‌شان آمده بود و دانایان بنی‌اسرائیل از آن خبر داشتند (شعراء/ ۱۹۷ - ۱۹۶). مسیح آمدن پیامبر خاتم را به همراه آوردن نام او مژده داده بود (صف/ ۶) و نام آن حضرت در تورات و انجیل آمده بود (اعراف/ ۱۵۷). بنی‌اسرائیل از دیرباز در انتظار پیامبر بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می‌جستند (بقره/ ۸۹) و پس از برانگیختگی به پیامبری او را چونان پسران خویش می‌شناسند (بقره، ۱۴۶؛ ورک. انعام/ ۲۰) و دانایان و رهبانان بی‌تکبر مسیحی به آیین او ایمان می‌آورند (مائده/ ۸۳ - ۸۲). آیه‌های یادشده، به روشنی، گویای نسخ آیین اهل کتاب است.

۲. فراخواندن اهل کتاب به اسلام و برپایی دلیل بر اثبات حقانیت آن

چنانچه ادیان پیشین نسخ نشده باشد، پیروان آن را به اسلام فراخواندن بیهوده است و بایستگی ندارد؛ حال آنکه در آیه‌های فراوانی قرآن اهل کتاب را با بیانی جدی و قاطع به اسلام می‌خواند (آل عمران/ ۲۴ - ۲۳). بر پایه آیه‌ای دیگر خیر اهل کتاب در ایمان آوردن به اسلام

است (آل عمران / ۱۱۰) و باید به قرآن، که تصدیق کننده کتاب آسمانی آنهاست ایمان بیاورند (نساء / ۴۷). پیامبر اکرم به سوی آنان آمده تا بسیاری از چیزهایی را که از کتاب آسمانی خود پوشیده می داشتند برای آنان بیان کند و از بسیاری از خطاهای آنان درگذرد. بی گمان قرآن کریم که روشنایی و روشنگر است از سوی خداوند برای آنان آمده است (مائده / ۱۵). پیامبر در روزگار فترت رسولان حقیقت‌ها را برای آنان بیان می کند تا مبادا بگویند: «برای ما بشارتگر و هشداردهنده‌ای نیامد» (مائده / ۱۹). هیچ کس حق ندارد از فرمان پیامبر خدا سر باز زند (توبه / ۱۲۰). اگر آنان ایمان آورند و پرهیزگار شوند، خداوند گناهانشان را می آمرزد و آنان را به بوستان‌های پر نعمت درمی آورد (مائده / ۶۵). فراخوانی اهل کتاب به اسلام در بسیاری از آیه‌های دیگر نیز یافتنی است (رک. بقره / ۱۴۵، ۱۳۷، ۱۳۶، ۹۱، ۴۳، ۴۱؛ آل عمران / ۶۱؛ نساء / ۴۶ و ۱۵۳؛ مائده / ۸۱؛ انعام / ۹۱؛ اعراف / ۱۵۶؛ شوری / ۱۳ و ۱۴).

۳. نکوهش اهل کتاب در صورت سرپیچی از اسلام

در آیه‌های بسیاری اهل کتاب به دلیل اسلام نیاوردن و سرپیچی از فرمان رسول الله (ص) نکوهش و توبیخ شده‌اند (رک. بقره / ۱۰۱ - ۹۹). روشن است که اگر پیروی از دین آنان روا باشد، قرآن نباید آنان را، از آن رو که بر دین خویش مانده‌اند، سرزنش کند. قرآن به اهل کتاب خرده می گیرد که از چه رو کسی را که ایمان آورده است از راه خدا باز می دارند و با آنکه به راستی آن راه گواه‌اند ناراستش می شمارند (آل عمران / ۹۹) و به مؤمنان اجازه داده است تا با بی‌ایمانان اهل کتاب، که سرکشی می کنند و از دین حق پیروی نمی کنند، کارزار کنند تا آن‌گاه که آنان جزیه دهند (توبه / ۲۹). قرآن کریم پا را فراتر نهاده، کتابیانی را که قرآن را انکار کنند کافر قلمداد و آنان را لعنت کرده است (بقره / ۸۹) و کتابیانی را که ایمان نیاورند به عذاب و دچار شدن به لعنتی که «اصحاب سبت» به آن دچار شدند تهدید کرده است (نساء / ۴۷). این نکوهش‌ها و تهدیدها در بسیاری از آیه‌های دیگر نیز یافتنی است (رک. بقره / ۸۷؛ آل عمران / ۹۸، ۷۱، ۷۰؛ مائده / ۵۹ و ۵۸؛ هود / ۱۲۲، ۱۲۲؛ حدید / ۱۶).

۴. وعده پیروزی اسلام بر جملگی ادیان

چنانچه اسلام نسخ کننده دیگر ادیان نباشد، از چه رو خداوند چیرگی آن را بر دیگر ادیان وعده کرده است (توبه / ۳۳؛ فتح / ۲۸؛ صف / ۹)؟ پس از چیرگی نیز آن را، به عنوان آیین یگانه و فراگیر، در سراسر جهان مستقر خواهد کرد (نور / ۵۵ و نیز رک. بقره / ۳، ۱۴۴، ۸۱-۷۵؛ نساء / ۱۶۰-۱۵۵ و ۴۵-۴۴؛ مائده / ۸۲، ۷۰، ۶۳، ۵۷، ۵۱، ۳۲؛ انعام / ۹۲).

نسخ ادیان در سخنان معصومان (علیهم السلام)

حدیث‌ها

در حدیثی قدسی خدای تعالی یهود را به عنوان کسانی که پیامبر اکرم (ص) را دروغین می‌خوانند و نسخ شریعت‌ها را انکار می‌کنند خطاب می‌کند (تفسیر امام حسن عسکری، ص ۴۹۱). در حدیثی دیگر آمده است: از (نشانه‌های) ارجمندی آن حضرت این است که همانا خدای تعالی با شریعت او شریعت‌های دیگر را نسخ کرد؛ در حالی که شریعت او را نسخ نکرد (ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۹۶).

خلیفه دوم به حضور پیامبر اکرم (ص) رسید و گفت: «همانا از یهودیان سخنانی می‌شنویم که ما را به شگفتی وامی‌دارد؛ آیا درست می‌دانی که آن را بنویسیم؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: «آیا، چنان که یهود و نصارا سرگردان شدند، شما نیز سرگردان شده‌اید؟ همانا برای شما آیینی روشن و پاک آوردم. اگر موسی اکنون زنده بود، جز پیروی از من چاره‌ای نداشت» (صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۸۲).

آن حضرت قرآن را به عنوان نسخ کننده دیگر کتاب‌های آسمانی معرفی می‌کند: «همانا خداوند عزوجل کتاب مرا حاکم بر کتاب‌های امت‌های پیشین و نسخ کننده آن قرار داد» (طبرسی، الاحتجاج، ص ۲۹، ۲۸؛ مجلسی، ج ۹، ص ۳۲۹).

نامه‌های پیامبر (ص)

پیامبر اکرم، در دوران رسالت خود، نامه‌هایی به سران کشورهای بی که ساکنان آن کتابی بودند و نیز به برخی از بزرگان کتابیان نگاشته و فرستاده است و در این نامه‌ها آنان را به اسلام دعوت کرده و سرپیچی از پذیرش این دعوت را گناهی بزرگ به شمار آورده است؛ برای نمونه آن حضرت به پادشاه روم می‌نویسد: «به نام خداوند رحمان رحیم. از: محمد، بنده و پیامبر خدا به: هراکلیوس، پادشاه روم. سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند. من تو را به اسلام فرامی‌خوانم.

مسلمان شو تا گزندى نيينى. مسلمان شو تا پروردگار تو را دو پاداش دهد و چنانچه روى بگردانى، گناه جملگى رعيا بر تو خواهد بود. بگو: «اى اهل كتاب بيايد بر سر سخنى كه ميان ما و شما يكسان است بايستيم كه: جز خدا را نپرستيم و چيزى را شريك او نگردانيم و بعضى از ما بعضى ديگر را به جاى خدا به خدايى نگيرد.» پس اگر [از اين پيشنهاد] اعراض كردند، بگويد: «شاهد باشيد كه ما مسلمانيم [نه شما]» (آل عمران / ۶۴؛ حميدالله، ص ۱۰۹).

پاسخى كه امپراطورى روم به نامه پيامبر (ص) داده است نيز خواندنى است: «به: احمد، فرستاده خدا، آنكه عيسى به آمدن او مژده داد از: قيصر، پادشاه روم. همانا نامهات به همراه فرستادهات به من رسيد و همانا گواهى مى دهم كه تو فرستاده خدايى. [ذكر] تو را در انجيل مى يابيم. عيسى بن مريم مژده آمدنت را به ما داده است و من روم را به ايمان آوردن به تو فراخواندم، اما آنان روى گرداندند و چنانچه پيروي ام مى كردند، برايشان بهتر بود و دوست مى داشتم در نزد تو باشم تا به تو خدمت كنم و پاهيت را [به نشانه احترام و فروتنى] بشويم» (همان / ص ۱۱۱).

بى گمان چنين نامه هاى هم گويايى نسخ است و هم گويايى آنكه اهل كتاب خود، پيشاپيش، رسالت پيامبر خاتم را در انتظار بودند. پيامبر در نامه به يهود آنان را به اسلام فرامى خواند و يادآور مى شود كه آنان در تورات نيز چنين مى يابند (همان / ص ۹۳ - ۹۲). در نامه به نجاشى، پادشاه حبشه نيز او و سپاه او را به اسلام و پيروي از خود و كتاب خود [قرآن] فرامى خواند (همان / ص ۱۰۰). آن حضرت در نامه به خسرو پرويز، پادشاه بى ادب و بى خرد ايرانى - كه از سر غرگى، با بى شرمى و گستاخى تمام، نامه پيامبر خدا (ص) را از هم گسيخت و خدا نيز پادشاهى او را - مى نگارد: «فانى انا رسول الله الى الناس كافة» (همان / ص ۱۴۰)؛ همانا من فرستاده خدا به سوى جملگى مردم هستم؛ و در نامه به حاكم يمامه چيرگى آيين خويش را بر سرتاسر كره خاكى چنين پيشگويى مى كند: «و اعلم ان دينى سيظهر الى منتهى الخفّ و الحافر» (همان / ص ۱۵۷ - ۱۵۶)؛ آگاه باش كه دين من تا منتهى زير پاى شتران و اسبان چيره خواهد شد [كنايه از چيرگى فراگير]. به زياد بن جمهور نيز، پس از دعوت او به توحيد و نبوت، نگاهشته است: «فليوضعن كل دين دان به الناس الا الاسلام» (احمدى ميانجى، ج ۲، ص ۴۸۰)؛ همگان بايد جملگى اديان را به كنارى نهند، به جز اسلام. نامه هاى فراوان

دیگری نیز هست که، از روی گزیده‌گویی، به همین اندازه بسنده می‌کنیم (نامه‌ها و پاسخ آنها را در حمیدالله، ص ۲۵۳ - ۴۱ مطالعه کنید).

خاتمیت و جهان‌شمولی اسلام

از نظرگاه قرآن و حدیث، اسلام، دین خاتم، جهان‌شمول و زمان‌شمول است و آن اندازه آیه و حدیث در این باره وجود دارد که جای هیچ تردیدی را به جای نمی‌گذارد. این خود نشان می‌دهد که اسلام ادیان پیشین را منسوخ می‌داند؛ برای نمونه به برخی از آیه‌ها و حدیث‌های یادشده اشاره می‌کنیم:

جهان‌شمولی اسلام در قرآن کریم

همگان، مخاطبان قرآن

۱. آیه‌هایی که با «یا بنی آدم» آغاز می‌شود (مانند: اعراف / ۳۵، ۳۱ و ۲۸-۲۶؛ یس / ۶۰). به سخن علامه طباطبایی آیه‌هایی که با «یا بنی آدم» آغاز می‌شود حکم‌ها و قانون‌هایی فراگیر برای جملگی آدمیان است و نه برای امتی ویژه (طباطبایی، ج ۸، ص ۸۷).
۲. آیه‌هایی که با «یا ایها الناس» آغاز می‌شود (مانند: بقره / ۲۱؛ نیز رک. نساء / ۱ و ۱۷۴؛ اعراف / ۱۵۸؛ حج / ۴۹؛ فاطر / ۱۵). خطاب «یا ایها الناس»؛ ای مردم، که در قرآن حدود بیست بار تکرار شده و خطابی جامع و عمومی است، نشان می‌دهد که قرآن ویژه نژاد یا گروه خاصی نیست، بلکه همه انسان‌ها را دربرمی‌گیرد (رک. فخر رازی، ج ۲، ص ۳۲۱؛ ابن کثیر دمشقی، ج ۱، ص ۱۰۵؛ ابن ابراهیم شاذلی، ج ۱، ص ۴۶؛ زحیلی، ج ۱، ص ۹۶؛ طالقانی، ج ۱، ص ۸۶؛ صدرالمألهین، ج ۲، ص ۴۱ - ۴۰؛ مغنیه، التفسیر المبین، ص ۶؛ مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۱۱۷).

هدایت قرآن، دربردارنده همگان

۱. آیه‌هایی که هدایت قرآن را دربردارنده مردم (الناس) می‌داند (بقره / ۱۸۵؛ نیز رک. بقره / ۱۸۷؛ آل عمران / ۱۳۸؛ ابراهیم / ۱؛ نحل / ۴۴؛ کهف / ۵۴؛ زمر / ۴۱؛ جاثیه / ۲۰؛

حشر / ۲۱). «هدایت قرآن، دربردارندهٔ جملگی انسان‌های مکلف است» (طوسی، ج ۵، ص ۲۵۴؛ فخر رازی، ج ۵، ص ۲۵۴)، همه مردم را دربرمی‌گیرد و تنها برای گروهی ویژه نیست (مغنیه، تفسیر الکاشف، ج ۱، ص ۲۸۴).

۲. آیه‌هایی که هدایت قرآن را دربردارندهٔ جهانیان (العالمین) می‌داند (مانند: انعام / ۹۰؛ نیز رک. یوسف / ۱۰۴؛ ص / ۸۷؛ قلم / ۵۲؛ تکویر / ۲۷). پیامبر اکرم برای همهٔ جهانیان برانگیخته شده است؛ در هر زمان یا مکانی که باشند. پیامبری با آن حضرت پایان یافته است (بنگرید به: طبرسی، ج ۴، ص ۵۱۴؛ فخر رازی، ج ۱۳، ص ۵۸؛ طباطبایی، ج ۷، ص ۲۶۰؛ ابن‌ابراهیم شاذلی، ج ۲، ص ۱۱۴۵؛ زحیلی، ج ۷، ص ۲۸۳؛ مغنیه، تفسیر الکاشف، ج ۳، ص ۲۲۱).

چیرگی اسلام بر جملگی ادیان

خداوند در برخی آیه‌ها به چیره شدن اسلام بر دیگر ادیان وعده داده است؛ مانند: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»؛ او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند؛ هر چند مشرکان خوش نداشته باشند (توبه / ۳۳؛ نیز رک. فتح / ۲۸؛ صف / ۹).

مراد از "هدی" (هدایت)، حجت‌ها، بینه‌ها و بیان آنچه به کار بستن آن آدمی را به بهشت می‌رساند است و مراد از "دین حق"، دین اسلام است (طوسی، ج ۵، ص ۲۰۹؛ نیز بنگرید به: فخر رازی، ج ۱۶، ص ۳۲؛ شبر، ج ۳، ص ۷۰ و ابن‌ابراهیم شاذلی، ج ۳، ص ۱۶۴۴). خداوند بر آن است که اسلام را بر دیگر دین‌ها برتری دهد و آن دین‌ها را نسخ کند؛ گرچه مشرکان چنین نخواهند (شبر، ج ۳، ص ۷۰؛ طوسی، ج ۵، ص ۲۰۹؛ طباطبایی، ج ۹، ص ۲۴۷).

فراگیر بودن رسالت پیامبر (ص)

۱. آیه‌هایی که رسالت پیامبر را دربردارندهٔ مردم می‌داند؛ مانند: «... و ارسلاک للناس رسولا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» و تو را به پیامبری برای مردم فرستادیم و گواه بودن خدا بس است (نساء / ۷۹؛ نیز رک. اعراف / ۱۵۸؛ حج / ۴۹؛ سبأ / ۲۸). زمخشری می‌نویسد: «پیامبر اکرم فرستاده برای همه مردم است، نه تنها برای عربان» (زمخشری، ج ۱، ص ۵۳۹).

۲. آیه‌هایی که رسالت پیامبر را دربردارنده جهانیان می‌داند؛ مانند: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» بزرگ [و خجسته] است کسی که بر بنده خود فرقان [= کتاب جداسازنده حق از باطل] را نازل فرمود تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد (فرقان / ۱؛ رک. انبیاء / ۱۰۷). "عالم" به معنای آفرینش و جمع آن "عوالم" است. "عالمین" نیز به معنای گونه‌های آفرینش است (جوهری، ج ۵، ص ۱۹۹۱). مراد از "فرقان"، قرآن است (طوسی، ج ۷، ص ۴۷۰؛ طبرسی، ج ۷، ص ۲۵۲ و فخر رازی، ج ۲۴، ص ۴۲۹)؛ چه به وسیله آن میان درست و نادرست و حق و باطل، در امور دین، فرق گذاشته می‌شود. همانا هدف از فرود قرآن آن است که هشداردهنده و راهنما برای جهانیان باشد (طوسی، ج ۷، ص ۴۷۰). قرآن برای همه مکلفان، چه انسان و چه جن است (طبرسی، ج ۷، ص ۲۵۲؛ فخر رازی، ج ۲۴، ص ۴۲۹؛ زمخشری، ج ۳، ص ۲۶۲؛ اندلسی، ج ۴، ص ۱۹۹؛ شبیر، ج ۴، ص ۳۴۲ و زحیلی، ج ۱۹، ص ۹؛ طباطبایی، ج ۱۵، ص ۱۷۳). مراد از عید، در این آیه، حضرت محمد (صلی الله علیه و [آله] و سلم) است و با این آیه سخن آنکه بگوید: پیامبر اکرم فرستاده به سوی برخی از مردم است، نه همه آنان، باطل می‌گردد. لفظ "للعالمین" جملگی آفریدگان را در بر می‌گیرد؛ از این رو آیه گویای آن است که آن حضرت تا روز رستاخیز رسالت دارد؛ پس می‌باید خاتم پیامبران و رسولان باشد (فخر رازی، ج ۲۴، ص ۴۲۹). این آیه دلیلی قاطع بر جهان‌شمولی اسلام است (زحیلی، ج ۱۹، ص ۹؛ رک. ابن کثیر دمشقی، ج ۶، ص ۸۵ - ۸۴ و ابن ابراهیم شاذلی، ج ۵، ص ۲۵۴۷).

۳. آیه‌ای که رسالت پیامبر را دربردارنده "هر کس از آن با خبر شود" می‌داند: «قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ هَذَا الْقُرْآنِ لِأَنَّكَ لَمَّا كَرِهْتَ لِمَنْ بَلَغَ...» (انعام / ۱۹)؛ بگو: «گواهی چه کسی از همه برتر است؟» بگو: «خدا میان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن شما و هر کس را [که این پیام به او] برسد هشدار دهم. فراز «و من بلغ» گویای آن است که حضرت محمد، خاتم پیامبران و برانگیخته به سوی جملگی مردمان از عرب و عجم و انسان و جن است تا روز رستاخیز (طبرسی، ج ۴، ص ۴۳۷؛ طوسی، ج ۴، ص ۹۴؛ فخر رازی، ج ۱۲، ص ۴۹۹؛ نیز رک. زمخشری، ج ۲، ص ۱۱؛ شبیر، ج ۲، ص ۲۴۴ و امین، ج ۵، ص ۱۸؛ طباطبایی، ج ۷، ص ۳۹). از امام صادق

(علیه السلام) پیرامون این آیه پرسیدند، آن حضرت فرمود: «آیه در بردارنده هر انسانی است» و در نسخه دیگر: «به هر زبانی که باشد» (عروسی حویزی، ج ۱، ص ۷۰۷).

فراگیر بودن قرآن کریم

برخی آیه‌ها قرآن کریم را فراگیرنده همه مردمان می‌داند؛ مانند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا»؛ ای مردم، در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده‌ایم (نساء / ۱۷۴؛ نیز رک. بقره / ۱۸۵؛ آل عمران / ۱۳۸؛ انعام / ۹۰؛ یوسف / ۱۰۴؛ ابراهیم / ۱؛ ابراهیم / ۵۲؛ فرقان / ۱؛ تکویر / ۲۷). در اینجا مراد از "برهان"، حضرت محمد (ص) (طوسی، ج ۳، ص ۴۰۶ و مغنیه، ج ۲، ص ۵۰۴) و مراد از "نور مبین"، قرآن کریم است (طوسی، ج ۳، ص ۴۰۶؛ فخر رازی، ج ۱۱، ص ۲۷۴؛ ابن کثیر دمشقی، ج ۲، ص ۴۲۸؛ شبر، ج ۲، ص ۱۳۳؛ طباطبایی، ج ۵، ص ۱۵۲؛ زحیلی، ج ۶، ص ۵۱ و مغنیه، ج ۲، ص ۵۰۴). آیین اسلام، فراخوان است برای جملگی مردم (طوسی، ج ۳، ص ۴۰۶؛ فخر رازی، ج ۱۱، ص ۲۷۴؛ ابن ابراهیم شاذلی، ج ۲، ص ۸۲۱ و مغنیه، ج ۲، ص ۵۰۴). مخاطب این آیه همه مکلفان، از هر ملتی که باشند، است (امین، ج ۴، ص ۲۴۵).

فراگیر بودن حکم‌ها و قانون‌های اسلام

حکم‌ها و قانون‌های اسلام عنوان عام دارد و از نژاد و میهن‌گرایی به دور است و این خود دلیلی بر جهانی بودن رسالت پیامبر اکرم (ص) است (خسرو پناه، ص ۲۹۵ - ۲۹۴ و نیز: غرویان، محسن و دیگران، ص ۱۸۹). در قرآن کریم آمده است: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»؛ و برای خدا حج آن خانه بر عهده مردم است؛ [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هر که کفر ورزد، یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است (آل عمران / ۹۷؛ رک. لقمان / ۶). نگارنده مفاتیح الغیب نگاشته است: «ظاهر لفظ بر آن است که حج بر هر انسانی که توانایی آن را داشته باشد واجب است و فراگیر بودن این تکلیف بر شدت اهمیت آن رهنمون است» (فخر رازی، ج ۸، ص ۳۰۶) و نگارنده فی ظلال القرآن: «این آیه گویای آن است که از همه مردم خواسته

شده است که به این دین ایمان آورند و فرایض و شعایر آن را به جا آورند» (ابن ابراهیم شاذلی، ج ۱، ص ۴۳۵).

همچنین روایت‌های فراوانی به این مضمون به ما رسیده است: «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه» (کلینی، ج ۱، ص ۵۷؛ ج ۲، ص ۱۷؛ مجلسی، ج ۲، ص ۲۶۰، ج ۲۴، ص ۲۸۸؛ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۱۲۴)؛ حلال محمد (ص) تا روز رستاخیز حلال است و حرام او نیز تا روز رستاخیز حرام است.

جهان شمولی اسلام در سخنان معصومان (ع)

پیامبر والا گهر پس از فرود آیه «و انذر عشیرتک الاقربین» (شعراء / ۲۱۴)؛ و خویشان نزدیک را هشدار ده؛ آنان را فرا خواند و فرمود: «ان الرائد لا یکذب اهله و الله الذی لا اله الا هو انی رسول الله الیکم خاصه و الی الناس عامه» (ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۱)؛ همانا رهبر به خانواده‌اش دروغ نمی گوید. سوگند به الله، که معبودی جز او نیست، من فرستاده خدایم به سوی شما به طور خاص و به سوی جملگی مردم به طور عام.

شیخ طوسی می گوید: گفته شده است: پیامبر خویشان نزدیکش را از این رو در این هشدار، ویژه گردانید که نیکویی تدبیر چنین اقتضا دارد که از نزدیکانش بی‌اغازد و سپس دیگران را بیم دهد (طوسی، ج ۸، ص ۶۷)؛ نیز بنگرید به: فخر رازی، ج ۲۴، ص ۵۳۶ و شبر، ج ۴، ص ۴۰۸. به سخن علامه طباطبایی این از آن روست که پیامبر میان نزدیکان خود با دیگران فرقی نمی نهد و به همه هشدار می دهد و همگان را به دین فرامی خواند و همه را در برابر آن پاسخگو می داند (طباطبایی، ج ۱۵، ص ۳۲۹ - ۳۲۸) و به نزدیکان خود گوشزد می کند که این خویشاوندی برای آنان سودی ندارد و میزان، کردار هر کسی است (ابن ابراهیم شاذلی، ج ۵، ص ۲۶۲۰)؛ نیز ادب اقتضا دارد که آدمی از خود بی‌اغازد و سپس خویشان و پس از آن دیگران را هشدار دهد؛ وانگهی چنانچه نزدیکان پیامبر او را یاری کنند، او در انجام رسالت و گسترش آن پیروزتر خواهد بود (مغنیه، ج ۵، ص ۵۲۱).

پیامبر باید همه مردم را هشدار می داد، ولی نزدیکان او به پذیرفتن فراخوان او نزدیک تر بودند و به خاطر خویشاوندی و اینکه بیش از دیگران او و نیکویی هایش را می شناختند آسان تر می پذیرفتند. چنانچه آنان می پذیرفتند، فراخواندن دیگران بر پیامبر آسان تر می شد و دیگران نیز

فراخوان او را آسان‌تر می‌پذیرفتند؛ چه خویشان یاریش می‌کردند و دیگران نیز می‌دیدند که کسان پیامبر، که به امور جزئی زندگی او آگاه‌ترند، ایمان آورده‌اند و اگر نزدیکان ایمان نمی‌آوردند، دیگران از پیامبر دور می‌شدند و می‌گفتند: اگر او حق بود، نخست نزدیکانش به او ایمان می‌آوردند (کتابادی، ج ۳، ص ۱۶۳).

امام علی(ع) را در این معنا سخنی زیبا و شیواست: «به همین ترتیب قرن‌ها پدید آمد، روزگاران گذشت، پدرها درگذشتند و فرزندان به جایشان نشستند؛ تا اینکه خداوند سبحان حضرت رسول اکرم(ص) را برانگیخت برای اینکه وعده خود را انجام دهد و برای اینکه پیغمبری را به آن حضرت ختم نماید؛ در حالتی که از پیغمبران عهد و پیمان گرفته شده بود، علامت و نشانه‌های او شهرت یافت، موقع ولادتش گرمی و پسندیده بود و مردم در آن روز دارای مذهب‌های متشتت و بدعت‌های زیاد و رویه‌های مختلف بودند. گروهی خداوند متعال را به خلقتش تشبیه می‌کردند و برخی در اسم او تصرف می‌کردند و جمعی به غیر او اشاره می‌کردند» (رضی، خطبه ۱).

نتیجه

اسلام کسی را به پذیرفتن دین مجبور نمی‌داند و نیک‌زیستی را با ناهمکیشان، چه دیندار باشند و چه بی‌دین، به گونه واقعی و گسترده آن پذیرفته و بر آن فراوان سفارش کرده است؛ از این رو کثرت‌گرایی دینی هنجاری را پذیرفته، ولی کثرت‌گرایی دینی حقیقت‌شناختی را بر نمی‌تابد؛ چه ادیان پیشین نسخ شده است و پیروی از آن روا نیست. اسلام، آخرین آیین آسمانی، جهان‌شمول و زمان‌شمول است و همگان باید به آن بگروند.

توضیحات

1. Rendernullism
2. Exclusivism
3. Inclusivism
4. Pluralism

5. Moral Religious Pluralism

6. Tolerance

۷. بقره/۲۵۶. رابطه ایمان با سعادت، رابطه دستگیره ظرف با ظرف یا با محتوای ظرف است؛ همان گونه که گرفتن و برداشتن ظرف، آن گاه مطمئن است که دستگیره آن را بگیریم، سعادت حقیقی نیز تنها با ایمان به خدا و کفر ورزیدن به طاغوت فرا می آید.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، چ ۴، تهران، دارالقرآن الکریم، ۱۳۸۲.
- نهج البلاغه، رضی، محمد بن حسین، تحقیق سید کاظم محمدی و محمد دشتی، چ ۲، قم، دار نشر الامام علی، ۱۳۹۶ق.
- آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، تحقیق سید جلال الدین محدث، چ ۳، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۰.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
- ابن ابراهیم شاذلی، سید بن قطب، فی ظلال القرآن، چ ۱۷، بیروت - قاهره، دارالشروق، ۱۴۱۲ق.
- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، تحقیق گروهی از استادان نجف اشرف، نجف، حیدریه، ۱۳۷۶ق.
- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ق.
- احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، قم، دار الحدیث، ۱۴۱۹ق.
- اصفهانى، راغب، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت، دارالعلم الدار الشامیه، بی تا.
- امین، سیده نصرت (بانوی اصفهانى)، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱.
- اندلسی، ابن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، تحقیق عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.

برقی، احمد بن محمد، المحاسن، تحقیق سید مهدی رجایی، قم، مجمع جهانی
اهل بیت (علیهم السلام)، ۱۴۱۳ق.

بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
بیات، عبدالرسول و دیگران، فرهنگ واژه‌ها، قم، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۸۱.
بیهقی، احمد بن حسین، السنن الكبرى، بیروت، دارالفکر، بی تا.

جوادی آملی، عبدالله، دین شناسی، چ ۳، قم، اسراء، ۱۳۸۳.
جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، تحقیق احمد بن عبدالغفور
عطار، چ ۴، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۰۷ق.

حمیدالله، محمد، الوثائق السیاسیة، چ ۷، بیروت، دار النفاثس، ۱۴۲۲ق.
خسرو پناه، عبدالحسین، "نگاهی درون دینی به پلورالیزم دینی"، قبسات، ش ۲۳، ۱۳۸۱.
زحیلی، وهبه بن مصطفی، التفسیر المنیر، چ ۲، بیروت، دار الفکر المعاصر، ۱۴۱۸ق.
زمخشری، محمود، الکشاف فی حقائق غوامض التنزیل، چ ۳، بیروت، دارالکتب العربی،
۱۴۰۷ق.

سجستانی، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، تحقیق محمد لحام، بیروت، دارالفکر،
۱۴۱۰ق.

شبر، سید عبدالله، الجواهر الثمین فی تفسیر الكتاب المبین، کویت، مکتبه الالفین، ۱۴۰۷ق.
صدوق، محمد بن بابویه، عیون اخبار الرضا، قم، جهان، ۱۳۷۸ق.

_____، الامالی، قم، کتابخانه اسلامیة، ۱۳۶۲.
_____، معانی الاخبار، تحقیق علی اکبر غفاری، بی جا، اسلامی، ۱۳۶۱.
صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم، چ ۲، قم، بیدار، ۱۴۱۵ق.
طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چ ۵، قم، جامعه مدرسین حوزه
علمیة قم، ۱۴۱۷ق.

طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چ ۳، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، تحقیق سید محمدباقر خراسان، بی جا، دار النعمان، بی تا.

- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرين، تحقیق سید احمد حسینی، چ ۳، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵.
- طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، چ ۱، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- طالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن، چ ۴، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲.
- عجلونی جراحی، اسماعیل بن محمد، کشف الخفاء و مزیل الالباس، چ ۲، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.
- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، چ ۴، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه، بی تا.
- غروی، محسن و دیگران، بحثی مبسوط در آموزش عقاید، قم، دار العلم، ۱۳۷۱.
- فرامرز قراملکی، احد، استاد مطهری و کلام جدید، چ ۳، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۴.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، چ ۲، قم، هجرت، ۱۴۱۰ق.
- فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، چ ۳، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، تصحیح سید طیب جزایری، چ ۳، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، سوم، بی جا، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷.
- گنابادی، سلطان محمد، تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباد، چ ۲، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ق.
- لگنهاوزن، محمد، اسلام و کثرت گرایی دینی، ترجمه نرجس جواندل، چ ۲، قم، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۸۴.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار الجامعه لدرر اخبار الأئمه الأطهار، چ ۳، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۰۳ق.

مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، تحقیق مؤسسه آل البیت،
بی جا، دارالمفید، بی تا.

مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح قوام الدین خرمشاهی، چ ۷، تهران،
دوستان، ۱۳۸۳.

مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، چ ۱۱، تهران، صدرا، ۱۳۸۳.
منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام)، تفسیر امام حسن عسکری، تحقیق مدرسه امام
مهدی (علیه السلام)، قم، مدرسه امام مهدی (علیه السلام)، ۱۴۰۹ ق.

مغنیه، محمدجواد، التفسیر المبین، قم، بنیاد بعثت، بی تا.

تفسیر الکاشف، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ ق.

مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.

نصر، سید حسین، جاودان خرد (مجموعه مقالات)، به اهتمام سید حسن حسینی، تهران،
سروش، ۱۳۸۲.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی